



مشتاقِ سیمِ آخر
(بر زندگیِ مشتاقِ علیشاه)

www.ketab.ir

حسن فاضل

سرشناسه: فاضل، حسن، ۱۳۶۱ -

عنوان و نام پدیدآور: مشتاق سیم آخر: (بر زندگی مشتاق علیشاه) // حسن فاضل.

مشخصات نشر: تهران: نظام الملک، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۵-۶۱-۸۴۵۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: بر زندگی مشتاق علیشاه.

موضوع: مشتاق علیشاه کرمانی، شکرالله، ۱۲۶۲ق. — داستان

موضوع: داستان‌های فارسی — قرن ۱۴

موضوع: ۲۰th century — Persian fiction

رده بندی کنگره: PIR۸۷۶

رده بندی دیویی: ۸۵۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۶۴۱۱۰۲

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

www.ketab.ir



مشتاق سیم آخر، بر زندگی مشتاق علیشاه

حسن فاضل

عکس روی جلد: مرتضی یوسفی

چاپ و صحافی: قشقایی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

ناشر: نظام الملک

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۵-۶۱-۸۴۵۵-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۴۵۰,۰۰۰ ریال

تلفن انتشارات: ۶۶۴۰۰۱۶۰

پیش حرف

سال‌ها عزم نوشتن رمانی بر زندگی مشتاق علیشاه در من به گرمی جزم بود. از همان دوران که شیفته‌ی قلم شدم و پا به راه نوشتن گذاشتم اما دلش را نداشتم، دل و توانش را! بسیار باید در این میدان جستجو می‌کردم و آنگاه قلم برمی‌داشتم. راه هموار نبود. منابع اندک و نزدیک شدن بدان کس که علیرغم عمر کوتاهش، ردی جاودان بر تاریخ کرمان گذاشته بود، بلد می‌خواست و مهر حواس قدم برداشتن. نسنجیده نباید می‌گفتم که خطایی بود نابخشودنی. باید با دستی پر سراغش می‌رفتم. نباید فالش می‌زدم. هراس از این امر، پایم را رفتی به گود رفتن نمی‌داد اما همه‌ی اینها از استواری قصدم مثقالی هم نکاست. می‌دانستم که روزی به اشارتی خشت اول را خواهم گذاشت.

به کارزار تحقیق افتادم. هر چه از هر کجا که در راه می‌وی بود خواندم. با هر کس که گمان می‌بردم از این باران کاسه‌ای آب دارد ملاقات کردم. عاقبت هم همان شد که به انتظارش بودم، همان اشارت. با خود عهد بستم که کار را تمام کنم که هر پیشامدی جز این، بدهی بزرگی بر گردنم باقی می‌گذاشت و تا پایان عمر شکایتی از خود بر دلم سنگینی می‌کرد. اما حکایت آن اشارت.

در یکی از سفرهایم به کرمان، صبحی سرد به همراه دو تن از نزدیکانم، ستار ایلخانی پور و خانوم ویدا امیری مقدم، به آرامگاه مشتاق رفتیم. به قصد رخصتی و طلب مددی برای نوشتن همین کتاب. در آن اتاق ساده، با آن اسباب کهنه و رنگ باخته، در کنار مزارش و به مجاورت بخاری کوچک و بی‌نایی نشستیم. در تمام عمر آن ملاقات و ساعتی که در حضورش بودم، تنها یک جمله بود که از زبان من رو به جناب ایشان جاری شد.